



# حکیم طوس و باورهای دینی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

دلیل نبود سیل بندی مناسب طغیان رودخانه موجب خسارات فراوانی می شده است. نقل است که شیخ طوس باخود عهد کرده بود که هرگاه مالی از دنیا نصیبش شود (دست کم آنگونه که طلب از خدا می کرد) آنرا صرف ساختن سیل بندی یا به تعبیر امروزی سدی محکم گرداند. به هر حال در این اوضاع یعنی تمهدی وقولی که شیخ به خود داده بود ونیز قریحه قوی شاعری فردوسی که در وجودش چون جواهری می درخشید، به دو دلیل تصمیم گرفت که ترک دیوار و وطن کند و به سوی غزنین سفر کند. یعنی سفری که در انتهایش شاهنامه یا به عرصه ادبیات ایران گذاشت. دلیل نخست اینکه، فردوسی مردی آزاده و با عزت بود که سری ناسازگار با حاکم طوس داشت و نمی توانست در دیاری بماند که ظلم از در و دیوار آن می بارید. دلیل دوم اینکه، شنیده بود سلطان محمود غزنوی (دومین پادشاه غزنوی که در شهر غزنین سکونت داشت) علاقه سرشاری به شاعران و حماسه سرایان دارد.

بزرگ حماسه سرای پارسی، با دو دلیلی که همراه خود داشت به سوی غزنین حرکت کرد و وقتی به کنار شهر غزنین رسید در باغی فرو آمد و در همانجا بود که با شاعر بزرگ دوره غزنوی، ابوالقاسم حسن بن احمد معروف به عنصری که ملک الشعراء دربار سلطان محمود بود، آشنا گردید. آشنائی که هم سرنوشت او را دگرگون ساخت و هم بنای جدیدی در تاریخ ادبیات ایران گشود، بنائی که از باد و باران هرگز بدان گزندی نرسید. عنصری، فردوسی را در ادبیات و شیوه سخنوری مردی فوق العاده و شایسته یافت که می توانست آنچه را که سلطان غزنی از وی خواسته بود، بردوشش بنهد. در تاریخ آمده است که سلطان محمود به عنصری امر کرده بود تا تاریخ پادشاهان عجم را به نظم درآورد. عنصری که شایستگی لازم را در فردوسی یافته بود، فرصت را غنیمت شمرده و در گفتگو با شیخ طوس او را به دربار غزنین فراخواند. سلطان محمود پس از گفتگو با حماسه سرای ایرانی دریافت که در کنار سخن سرا و شاعر سترگی ایستاده است و بدو چنین گفت: «مجلس ما را فردوس برین ساختی».

بنا به نقل قاضی نورالله شوشتری، همین تعبیر سلطان، باعث شد که او ملقب به فردوسی گردد. گفته اند در همین مجلس اول بود که سلطان به فردوسی امر کرد تا تاریخ ملوک عجم را به نظم درآورد. کوتاه سخن آنکه، سلطان محمود به خواجه حسن میبندی که یکی از عالمان مخصوص و وزیر دربارش بود دستور داد که هرگاه فردوسی هزار بیت شعر سرائید، هزار مثقال طلا به او بدهد. میبندی هم به حسب دستور داده شده، برای هر هزار بیت شعر فردوسی، هزار مثقال طلا به او می داد، ولی فردوسی قبول نمی کرد و نیت آنرا داشت که همه را یک دفعه بگیرد تا برای ساختن سیل بند طوس کفایت کند. به هر حال فردوسی دیوان خود موسوم به شاهنامه

عدم، پای به معموره وجود نهاده، و الحق داد سخنوری و فصاحت داده، و شاهد عدل بر صدق دعوی، کتاب شاهنامه است که در این پانصد سال گذشته، از شاعران و فصیحان روزگار، هیچ آفریده را یارای جواب شاهنامه نبوده و این حالت از شاعران و فصیحان روزگار هیچ آفریده نیست و این عنایت خدای بود در حق فردوسی».

## سرگذشت شاهنامه

فردوسی پس از پایان تحصیلات و تکمیل رشته های علوم عصر خود، اکثر اوقات خود را به مطالعه سپری می کرده آنگونه که از شواهد تاریخی بر می آید، در کنار محل اقامتش، رودی فرج بخش در جریان بوده که هزار چندگاهی بر اثر کثرت آب طغیان می کرده است و به

حکیم، حسن بن اسحاق معروف به ابوالقاسم فردوسی، شاعر، حماسه سرای بزرگ، در حدود سالهای ۳۲۹ یا ۳۳۰ هجری قمری، در روستای فاز، یا پاز از روستاهای بخش تابران طوس از خانواده کشاورزی، چشم به این جهان گشود و به سال ۴۱۱ هجری قمری در ۸۰ یا ۸۱ سالگی رخت از جهان بر بست. مرقد او در طوس، یکی از شهرهای خراسان قرار دارد. در وصف او، شعرها و سخن های بسیار گفته اند. در اینجا فقط به ذکر سخنی از دولتشاه سمرقندی که در تذکره اش آمده اکتفا می کنیم. او می گوید: «اکابر و افاضل متفقد بر آنکه شاعری در مدت روزگار اسلام، مثل فردوسی از کتم



سهم شاهنامه در بیان مفاهیم دینی کمتر از دیوانهای شاعران دیگر نیست. در شاهنامه از مفاهیمی مانند: توحید، نبوت، عدل الهی، امامت، امانت‌داری، معاد، انفاق، احسان و... سخن بسیار آمده است.

این نشانه جوانمردی و صلابت فردوسی است که دین را بدینا نفروخت و دین را وجه المصالحه زندگی بزرگ و برق چند ظالمان عصر سلاطین قرار نداد. در برابر و مرعوب عوام و مجذوب خواص نشد و حقیقت را محور زندگی خود ساخت.

راسرانید و به پایان برد. دیوانی با شصت هزار بیت شعر که در مدت ۳۰ و به قولی ۳۵ سال سروده شد.

دکتر محمد معین این اختلاف سال را اینگونه توضیح می‌دهد: «فردوسی در حدود سال ۳۶۵ هجری قمری به سن ۳۵ سالگی، سرانیدن اشعار شاهنامه را شروع کرد و پس از ۳۵ سال، یعنی در ۷۰ یا ۷۱ سالگی به سال ۴۰۰ هجری آن راه پایان رسانید»<sup>۱</sup> که اگر این رقم را تقسیم بر روزهای ۳۵ سال کنیم، تقریباً هر روز پنج بیت شعر سروده است.

فردوسی پس از ختم شاهنامه آنرا به دربار برد و به سلطان محمود تقدیم کرد. برخلاف انتظار، شیخ مورد ملاحظت و توجه لازم سلطان قرار نگرفت و به جای دینار، (یعنی یک مثقال طلا در برابر هر بیت شعر) درهم (که ۱۲ نخود نقره است) به او ارزانی داشت. شاید اگر سلطان دیوان فردوسی را رد می‌کرد برای شیخ قابل تحمل تر بود اما آنچه که سلطان غزنی کرد موجب کدورت خاطر و افسردگی فردوسی را فراهم آورد و طبق روایات شیخ آن دراهم را به حمامی و فغاعی (آبجوش) بخشید.<sup>۲</sup>

فردوسی از پیمان شکنی ناجوانمردانه شاه به خشم آمد و اشعاری در هجو و انتقاد از او نیز حسن میبندی سرود و از شهر غزنین گریخت.

«به غزنی مرا گر چه خون شد جگر  
ز بیداد آن شاه بیدادگر  
کز آن هیچ شد رنج سی ساله ام  
شنید آسمان از زمین ناله ام»  
و در مورد حسن میبندی می‌گوید:

«ز میبندی آثار مردی مجوی  
ز نام و نشانش مکن جستجو  
فلم بر سر او زن همچو من  
که گم باد نامش به هر انجمن»

به هر حال فردوسی در اوایل سالهای عمر خود از یک سو متأثر از رفتار ناشایستی که با او شده بود و از سوی دیگر به دلایل مذهبی و علاقه وافر او به حضرت رسول اکرم (ص) و بخاندان بزرگوار او دچار مشکلات و تضییقات فراوان گردید. او را رافضی خواندند و آنچه‌چنان بر ضد او جوسازی کردند، که حتی اجازه ندادند جسدش را در قبرستان مسلمین دفن کنند از این رو در همان دیارش طوس در غم و اندوه فراوان جان داد و در خانه اش دفن گردید. این نشانه جوانمردی و صلابت فردوسی است که دین را به دنیا نفروخت و دین را وجه المصالحه زندگی پر زرق و برق چند روزه دربار سلاطین قرار نداد. و در برابر ظالمان عصر خود ایستادگی نمود و مرعوب عوام و مجذوب خواص شد و حقیقت را محور زندگی خود ساخت.

او نه باورهای عمیق دینی خود را کنار گذارد و نه متأثر از زمان خاص خود شد در حالی که با نگاهی به شرایط زمانی که فردوسی در آن زندگی می‌کرده به خوبی به عمق فشارهای اجتماعی و دینی علیه او می‌توان پی برد.

بامضامین دینی می‌آمیزد و رنگین می‌سازد و به راستی چه نیکو از عهده آن برآمده است و این اشتباه است که امثال مولوی، حافظ، سعدی را شاعران الهام گرفته و الهام بخش از دین معرفی کنیم ولی فردوسی را حماسه سرای ایرانی-منهای دین و مذهب- بشناسیم تا آنجا که بعضی فردوسی را به عنوان پاسدار ملیت و نژاد و طرفدار نهضت ملیت و کیان زرتشتی معرفی کنند و او را ناسیونالیست بخوانند که مثلاً در اشعاری گفته است.

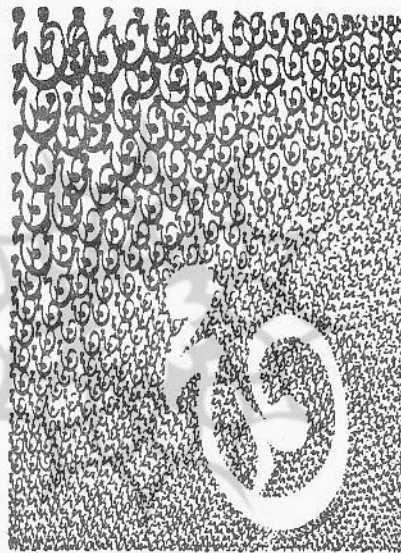
«ز شیر شتر خوردن و سوسمار  
عرب را به جایی رسیده است کار  
که تاج کیانی کند آرزو  
تقویر توای چرخ گردون تقو»

در صورتی که منظور او از عرب، اسلام نیست بلکه اعرابی است که عربیت و ملیت عربی را محور قرار داده بودند و عجم‌ها را به عنوان «مالی» (بردگان آزاد شده) می‌خواندند که روح اسلام از این طبقه بندی بیزار است و در اسلام تنها ملاک فضیلت تقوا و پاکی و علم است. در حقیقت فردوسی در اشعار فوق، آن حکومتی را که عنصری و نژادپرست است، هر چند زیر پوشش اسلام قرار گیرد، می‌گوید، نه اسلام را که بر اساس مفاهیم عالی ارزشی اسلام بنا شده است.

آنانکه شاهنامه را بررسی کرده اند اذعان دارند که در شاهنامه از موضوعات دینی، بسیار سخن به میان آمده است، و در حدود دو هزار بیت آن بیابانگر مفاهیم دینی است.

سهم شاهنامه در بیان دین مفاهیم دینی کمتر از دیوانهای شاعران دیگر نیست. در شاهنامه از مفاهیمی مانند: توحید، نبوت، عدل الهی، امامت، راستی، امانت‌داری، معاد، انفاق، احسان و... سخن بسیار آمده که هر محقق منصف راه اوج شخصیت دینی و مذهبی فردوسی را همنامی می‌کنند، و این مفاهیم نشانگر آن است که فردوسی رسالت دینی خود را در دیوان خود به خوبی ادا کرده و در این راستا کوتاهی نکرده است.

دلیل روشنتر بر اینکه فردوسی مرعوب شاهان نبود اینکه او از شاه خودخواه عصر خود یعنی سلطان محمود، صریحاً بدگویی کرد و در اشعاری او را هجو سرزنش نمود، در آن هنگام که سعایت کنندگان حسود سلطان محمود را بر ضد فردوسی تحریک کردند، به طوری



«اگر چشم داری به هر دوسرای  
به نزد نبی و وصی گیر جای  
گرت زین برآید گناه من است  
چنین است و این دین و راه من است  
بر این زادم و هم بر این بگذرم  
چنان دان که خاک پی حیدرم  
سرانجمن به زیاران علی  
که خواندش پیامبر، علی ولی

هیچگونه شکی در این جهت نیست که فردوسی از مسلمانان آزاد، محبان مخلص استوار دودمان پاک رسول خدا است، اگر چه معمولاً از او به عنوان حماسه سرای بزرگ، سخن سرای سترگ، سخنی توانا، شاعر زبردست و بی نظیر امثال این عناوین یاد می‌شود لکن بهتر و عمیقتر این است که در سرآغاز این عناوین از او به عنوان سمبل استقامت دینی یاد کنیم و او را «حماسه‌سرای بزرگ علوی» بخوانیم، چرا که او همواره حماسه خود را



شعراي متعدّد بسیار بوده‌اند، اما چند تن می‌توان شناخت که مانند فردوسی این چنین محکم و متین در برابر زورمندی چون محمود (که نیاز به بیان قلدری و قدرتش نیست) داد سخن دهند؟!\*

که سلطان به ابوی اعتنایی می‌کرد، و تحقیرش می‌نمود، فردوسی با کمال شجاعت و صلابت در پاسخ او گفت:

«که بد دین و بد کیش خوانی مرا  
منم شیرتو، میش خوانی مرا  
مرا غمز کردند کان پرسخن  
به مهر نبی و علی شد کهن  
من از مهر این هر دوشه نگذرم  
اگر تیغ شه بگذرد بر سرم»  
تا اینکه می‌گوید:

«مرا سهم دادی که در بای پیل  
نتت را بسایم چو دریای نیل  
نترسم که دارم ز روشندلی  
به دل مهر جان علی و نبی  
اگر شاه محمود از این بگذرد  
هر او را به یک جو نسنجد خرد»

شعراي متعدّد بسیار بوده‌اند، اما چند تن می‌توان شناخت که مانند فردوسی این چنین محکم و متین در برابر زورمندی چون محمود (که نیاز به بیان قلدری و قدرتش نیست) داد سخن دهند؟!\*

### فردوسی و مسأله ولایت

در گوشه و کنار سروده‌های فردوسی، در هر فرصتی سخن مسأله ولایت و اظهار خلوص به مقام ارجمند خاندان نبوت آمده است. و این اشعار به روشنی از اعتقاد راسخ و کامل او حکایت می‌کند:

در اینجا به ذکر چند نمونه می‌پردازیم:

هزاران درود و هزاران ثنا

ز ما آفرین باد بر مصطفی

و بر اهلبیتش همیدون چنین

همی آفرین خوانم از بهر دین

فردوسی در مورد آن‌انکه بغض علی را در دل دارند چنین می‌گوید:

هر آنکس که در جانش بغض علی است

از او زارتر در جهان زار کیست؟

و امید شفاعت :

حضرت علی (ع) را چنین ابراز می‌دارد:

بدان گیتیم نیز خواهشگر است

که با ذوالفقار است و با منبر است



این اشعار نشان می‌دهد که فردوسی از عاشقان

علی (ع) بوده است و معتقد است که هر چه در مدح علی (ع) و خاندان نبوت (ع) سخن بگوید به آخر نمی‌رسد، چرا که فضائل آنها چنان وسیع است که مرز وحد ندارد.

بگفتار پیغمبرت راه جوی

دل از تیرگیها بدین آب شوی

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی

خداوند امر و خداوند نهی

که من شهر علمم علیم در است

درست این سخن قول پیغمبر است

گواهی دهم کاین سخن را از اوست

تو گوئی دو گوشم بر آواز اوست

علی را چنین گفت و دیگر همین

کز ایشان قوی شد به هرگونه دین

منم بنده آل بیت نبی

سرافکنده بر خاک پاک وصی

در روزگاری که شاعران در اطراف سلطان محمود

طواف می‌کردند و با ستودن او از جوانز و طلا و نقره

اوبهره مند می‌شدند و هیچکس حق دم زدن نداشت جز

اینکه در جو ساخته شاه محمود گام بردارد، شاه متعصبی

که نسبت به علی (ع) و خاندانش، سخت کینه می‌ورزید،

فردوسی از علی (ع) و آل علی (ع) دم می‌زد و از جان و دل

در ستایش آنها سخن می‌گفت.

### حدیث سفینه در سخن فردوسی

روایان حدیث از طرق مختلف نقل کرده‌اند که

پیامبر (ص) فرمود:

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ سَفِينَةُ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.

مثال خاندان من در میان شما همانند کشتی نوح (ع)

است هر آنکس که بر آن سوار شد نجات یابد و هر آنکس

که از او رو گرداند، غرق شده و به هلاکت می‌رسد.

فردوسی در تبیین و تفسیر این حدیث شریف در

اشعاری بسیار زیبا، و عمیق، این جهان را همانند دریایی

وسیع تصور می‌کند و کشتی نجاتبخش آن را همچون

عروسی آراسته و زیبا می‌داند که پیامبر (ص)، و علی (ع)

ناخدای آن کشتی هستند و اگر انسانها در این کشتی در

کنار پیامبر (ص) یا علی (ع) باشند، هرگز امواج سهمگین و خطرناک دریا آنها را غرق و هلاک نمی‌کند.

حکیم این جهان را چو دریا نهاد

بر انگخته موج از او تند باد

چو هفتاد کشتی بر او ساخته

همه بادبانها بر افراخته

یکی پهن کشتی اسان عروس

بیاراستی همچو چشم خروس

محمد (ص) بدو اندرون باعلی

همان اهل بیت نبی و ولی

خردمند کز دور، در یابدید

کرانه نه بید اوین ناپدید

بدانست کوموج خواهد زد

که از غرق بیرون نخواهد شدن

بدل گفت اگر با نبی و وصی

شوم غرقه دارم دویار وفی

همانا که باشد مرادستگیر

خداوند تاج ولو او سریر

خداوند جوی و می وانگین

همان چشمه شیر و ماه مهین

آری این اعلامیه و ندای بلند و رعد آسای فردوسی، در

آن زمانی است که سلطان محمود و درخیماناش بر همه جا

پنجه افکنده بودند و تشنه خون شیعه بودند و اصولاً شیعه

و پیروان مکتب علی (ع) و اهل بیت (ع) را خارج از دین

اسلام می‌دانستند و با سر زبان انداختن کلمه «رافضی»

به مردم تلقین می‌کردند که شیعه، روش اسلام و مسلمین

رافض (ترک) کرده و بسیراه می‌رود ولی فردوسی

می‌گوید: این بیراهه نیست، بلکه کشتی نجاتبخش

است، کشتی ای مانند عروس آراسته، که در آن کشتی

پیامبر نشسته است و در کنارش علی (ع) و وصی، و ...

اگر چشم داری به دیگر سرای

به نزد نبی و وصی گیر جای

### پاورقی

۱- ولی از شاهنامه مستفاد می‌شود که فردوسی، شاهنامه را در طول سی سال نوشته است، آنجا که در انتقاد از سلطان محمود که به عهد خود وفا نکرد می‌گوید:

کز آن هیچ شد رخ سی ساله ام

شنید آسمان از زمین ناله ام

و یا آنجا که می‌گوید:

بسی رنج بردم در این سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی

۲- بعضی می‌نویسند: سلطان محمود به حسن میمنتی گفت، شصت هزار دینار (مقاله طلا) به فردوسی بده ولی او به سابقه دشمن، آن راه

شصت هزار مثقال نقره بدل کرد و به دست ایاز برای فردوسی که در حمام بود فرستاد. وقتی که فردوسی حقیقت امر را دریافت، آن پول

را سه قسمت کرد: بیست هزار آنرا به ایاز داد، بیست هزار دیگر را به حماسی بخشید و بیست هزار دیگر را به ققاعی (آنجو فروش) عطا کرد.